

داستان نوح علیه السلام

نویسنده: یوسف سلیمانزاده

پند و اندرزهایی از داستان نوح علیه السلام در قرآن

حضرت نوح علیه السلام نخستین پیامبر بعد از حضرت شیث و ادریس علیهم السلام است که به کار نجاری اشتغال داشت. در چهل سالگی به رسالت مبعوث و از مسن‌ترین پیامبران و یکی از پیامبران اولوالعزم به‌شمار می‌آید که ناصح، امین و عبد شکور است. حضرت نوح جد هفتمین بعد از آدم و پدر دومین نوع بشر؛ عادل، کامل، با خدا، واعظ عدالت و ایمانش مشهور است.

بین سال‌های ۱۸۸۹—۱۹۰۰م هیأت آمریکایی در حفاری‌های خود در عراق لوح‌هایی آجری در شهر «نیپ‌پور» کشف کردند که مربوط به داستان طوفان به روایت سومری بود. ارنوپوبل نخستین باستان‌شناسی بود که در سال ۱۹۱۴ اقدام به انتشار روایت سومری طوفان نوح کرد. از نوشته‌ی سومری چنین برمی‌آید که داستان طوفان نوح تقریباً در عهد پادشاه مشهور بابل، حمورابی (۱۷۲۸-۱۶۸۶ ق.م) نگارش یافته است. گفته می‌شود در اثنای جنگ جهانی اول یک هوانورد روسی در جریان یک پرواز اکتشافی، بقایای یک کشتی بسیار بزرگ را مشاهده کرد. در شماره‌ی تشریح دوم سال ۱۹۵۳م، وقتی باستان‌شناسان رومی در وادی قاف مشغول حفاری بودند، چند تخته‌ی قطور پوسیده را دیدند که بعداً معلوم شد قطعات جدا شده‌ای از کشتی نوح است. آنها پس از دو سال دیگر بررسی و حفاری، تخته‌ای دیگر رایافتند که گفته می‌شود هم‌اکنون در موزه‌ی آثار باستانی مسکو در معرض دید توریست‌ها است. اداره کل باستان‌شناسی شوروی هیأتی مرگب از هفت نفر خط‌شناس روسی و چینی را مأمور بررسی و تحقیق در این باره کرد. آنها پس از هفت ماه چنین گزارشی دادند:

— این لوح از جنس همان پاره تخته‌های کشتی نوح است.

— حروف آن به لغت سامانی یا سامی نوشته شده است که ریشه و اصل لغات، منسوب به سام بن نوح است.

نوح علیه السلام، پس از هزار و سیصد سال عمر درگذشت که در مورد محل وفات ایشان اقوال مختلفی وجود دارد.^۱

سوارکشتی نجات الهی شدن

نوح پس از ۹۵ سال دعوت قومش به سوی توحید و یکتاپرستی و ناامید شدن از ایمان آوردن آنها از خداوند درخواست عذاب الهی می‌نماید. بنابراین خود و تعداد کمی از مؤمنین سوار بر کشتی، از طوفان

^۱— باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، دکتر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، ص ۲۹-۴۶

نجات پیدا کرده و بقیه غرق می‌شوند. این چنین است، سرنوشت کسانی که از فرمان خدا و رسولش نافرمانی می‌کنند و به ندای آنها مبنی بر دعوت به سوی یکتاپرستی پاسخ مثبت نمی‌دهند و بر کشتی نجات بخش انبیاء قدم نمی‌گذارند. آنها در این گرهی خاکی، در میان ناملایمات آن در باتلاق جهل، نادانی و خرافات غرق شده و سوار بر قایق‌های فرسوده و پوسیده‌ای می‌شوند که یارای رساندن‌شان به ساحل نجات را ندارند؛ هر روز در هر مکانی به مخلوقی از مخلوقات متوسل شده و اسیر خدایان دروغین و شیادان کلاهبرداری می‌شوند که جهت ارتزاق خویش و اغفال نمودن مردمان، دکان‌هایی را باز نموده‌اند. گاهی خورشید و ماه را می‌پرستند و زمانی به گاو، موش و دیگر حیوانات متوسل می‌شوند و در برخی اوقات اشیای بی‌جان؛ همچون بت و سنگ‌هایی را که با دستان خویش ساخته‌اند، مورد خطاب قرار داده و از آنان طلب بخشش و شفا می‌نمایند و بدین ترتیب مصداق این آیه خداوند می‌گردند که می‌فرماید :

﴿ حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ

سَجِيحٍ ﴿ حج/ ۳۱

«حق گرا و مخلص خدا باشید، و هیچ گونه شرکی برای خدا قرار ندهید؛ زیرا کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار از آسمان فرو افتاده است و پرندگان (تکه‌های بدن) او را می‌ربایند یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری پرتاب می‌کند.»

﴿ وَقَالَ أَرَأَيْكُمْ آلِهَةً مَعَكُمْ وَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ لَمَّا كَفَرَ فَأَوْتَنَ السَّاعِدُونَ وَالسَّاعِدُونَ لَعْنَةُ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّهُمْ كَانُوا فِي عَذَابٍ مُّهِينٍ ﴿٤١﴾ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ ابْنَهُ، وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنَئُ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَأُوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ

﴿ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ۚ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ ﴿٤٣﴾ ۚ هود/ ۴۳-۴۱

«نوح خطاب به خاندان و بستگان با ایمان خود و سایر مؤمنان گفت : سوار کشتی شوید که حرکت و توقف آن با یاری خدا، حفظ و عنایت الله است، بی‌گمان پرورگار من بسیار آموزنده و بسی مهربان است. کشتی با سرنشینانش امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و به پیش می‌رفت و نوح، پسرش را که در کناری قرار گرفته بود، فریاد زد که پسرک دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش. (پسر) گفت : به کوه بزرگی می‌روم و ماوی می‌گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می‌دارد. نوح گفت : امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد، مگر کسی را که م شمول رحمت خدا گردد و بس. بنابراین، موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق شدگان جای گرفت.»

اینجاست که مرز میان ارتباطات و پیوندهای آسمانی و زمینی شکل می‌گیرد و به بشریت فهمانده می‌شود که تمامی ارتباطات زمینی و تعصبات قومی و قبیله‌ای در برابر پیوند ایمانی، سر تسلیم فرود آورده و گسسته می‌شوند و حتی بین پدر و پسر فاصله انداخته می‌شود؛ چرا که پسر از حق انتخاب خداوندی که به او ارزانی شده بود در راستی گمراهی خویش بهره برده و زمینه‌ساز هلاکت خویش را فراهم آورد.

پسر نوح این چنین به دلیل از کار افتادن سمع، بصر و فؤادش قدرت تشخیص از دست داده و به جای این که در پناه خداوند و زیر الطاف بیکران او قرار گیرد به مخلوقی از مخلوقات - همین خداوند (کوه) - پناه می‌برد. همچنانکه بسیاری از آدمیان در طول تاریخ به جای پروردگار، از مخلوقات خداوند درخواست دعا و اجابت نیازهایشان را نموده و به آنها متوسل می‌شوند.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ ۖ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿

اعراف/ ۱۹۴

«همانا کسانی را که غیر از خدا به فریاد می‌خوانید، بندگانی مثل خودتان هستند، اگر راست می‌گوئید باید به شما پاسخ دهند.»

زیرا:

﴿ مَا فَكَّرُوا اللَّهَ حَقَّ فَكْرٍ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ حج/ ۷۴

«آنان، خدا را چنان که باید نشناخته‌اند.»

و نمی‌دانند:

﴿ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴾ اسراء/ ۵۶

«ای پیامبر به مشرکان) بگو: کسانی را که به جز خدا به فریاد می‌خوانید نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می‌توانند آن را دگرگون سازند.»

ولی چون نوح علیه السلام از قدرت پروردگار آگاه بود و می‌دانست که تمام هستی در برابر قدرت او ناتوان، درمانده و عاجزند، به پسرش نصیحت می‌کند که پناه‌بردن به مخلوق حتی اگر کوهی باشد، ثمری نخواهد داشت ولی چه فایده؛ زیرا پسر به حرف پدر گوش نداده و غرق می‌شود. عاطفه‌ی پدری به جوش می‌آید و با زاری و تضرع از پروردگارش درخواست نجات فرزندش را می‌نماید؛ ولی خداوند، نوح علیه السلام را بر حذر داشته و فرزندش را از اهلیت او خارج می‌کند.

﴿ وَادَّأَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ، فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ﴾ ﴿۴۵﴾ قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ

إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتَّخِذْ لَكَ بِهِ عِزًّا إِنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۴۶﴾ هود/ ۴۵-۴۶

«نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا پسر من از خاندان من است (تو هنگامی که به من دستور فرمودی، خاندان خود را سوار کشتی کنم در اصل وعده‌ی حفظ خاندان مرا دادی) وعده‌ی تو راست است و تو داورترین داوران و دادگرترین دادگرانی * (خداوند) فرمود: ای نوح! پسر تو از خاندان تو نیست؛ چرا که این عمل ناشایست است. بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من نخواه. من تو را نصیحت می‌کنم که از نادانان نباشی.»

این چنین دیوار بلند کفر و ایمان بین پدر و پسر فاصله می‌اندازد و بر پیوندهای نسبی و روابط ژنتیکی خط بطلان کشیده می‌شود و به عنوان اصلی مهم و فرا تاریخی در آخرین کتاب آسمانی به ثبت می‌رسد که ای مردمان!

﴿ لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولِيَّكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ﴾

مجادله/ ۲۲

«گروهی را پیدا نمی‌کنی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند ولی با کسانی دوستی کنند که با خدا و رسولش دشمنی دارند، هر چند این دشمنان خدا، پدران یا برادران یا خویشان و نزدیکان آنان باشند؛ چون خداوند بر قلب این گروه مهر ایمان زده است.»
تأملی در سیره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم، این اصل قرآنی را بیشتر جلوه گر می‌نماید. پیامبری که در راه دعوت یکتاپرستی، از قوم و قبیله‌اش فاصله گرفته، با خاندان درجه اول خویش همچون عمو و برخی از بستگانش به دشمنی پرداخته، محل زندگی و دیار خود را ترک گفته و ملت را فدای امت نموده و این چنین بنای پیوند آسمانی را پی‌ریزی می‌کند؛ در مدینه بین مهاجرین و انصار، پیوند اخوت و برادری را برقرار می‌نماید؛ صحابه کرام در نبردهای بین حق و باطل با پدران و برادران خویش در صفوف جداگانه علیه هم شمشیر می‌کشند، حضرت عمر رضی الله عنه در مورد اسرای جنگ بدر به پیامبر پیشنهاد می‌دهد که هر کدام از ما خویشان خویش را گردن زنیم تا همه بفهمند که ما بر سر دین خدا سهل‌انگاری نمی‌کنیم، صحابی‌گرانقدر دیگری در قبال عمل مادرش که به جهت ایمان آوردنش در زیر آفتاب سوزان قرار گرفته بود تا او را از ایمان

آوردن به محمد منصرف کند، درگوشی به مادرش می‌گوید: اگر صدها جان داشته باشی و آن را بدهی از ایمان خویش دست بر نمی‌دارم. وقتی فهم دینی و برداشت صحابه از آیات قرآن کریم را با عملکرد مسلمانان در عصر حاضر مقایسه می‌نمایم، عرق شرم بر پیشانی انسان می‌نشیند؛ مسلمانانی که تعصبات قومی، ملی و قبیله‌ای چنان کر و کورشان نموده که جز به تبار و نژاد خویش نمی‌اندیشند. در واقع آنها دوباره معیارهای جاهلانۀ ی زمینی را زنده کرده و ندای عرب و عجم بودن سر می‌دهند؛ با چشمانی خشم‌آلود به هم نگاه کرده و دندان‌ها را علیه هم تیز نموده و در هر محفل و مجلسی همدیگر را به باد انتقاد، تمسخر و ریشخند می‌گیرند. هر کدام از گره‌ها که صاحب قدرت سیاسی شدند، دیگری را از تمام حقوق انسانی محروم و خشم‌جاهلی و کینه‌ی قهرآمیز خویش را با انفال سایر اقوام و دفن هزاران انسان بی‌گناه در زیر خاک، ارضا می‌نمایند. متأسفانه قشر عوام نیز در بسیاری از مواقع، هم‌نوا با حاکمان ظالم و زورگو رگ‌های گردن قوی کرده و بر آتش عداوت‌هایی که حاکمان جهت ابقای خویش روشن نموده‌اند، می‌دمند تا دود ناشی از این آتش چشم‌ها را کور و عقل‌ها را از کار انداخته و این چنین وضع نابسامانی جامعه‌ی اسلامی را فرا گیرد، به گونه‌ای که افراد حاضرند به خاطر رهبران ملی، تظاهرات و میتینگ‌ها برگزار کنند، شکنجه‌ها را تحمل نمایند، حتی خود را در جلوی سفارتخانه‌ها به آتش بکشند؛ ولی در مقابل توهین به پیامبر عظیم‌الشان کوچکترین واکنشی نشان ندهند و حتی به بهانه‌ی آزادی بیان با هتاکان به ساحت نبوی هم‌نوا شوند.

نوح عَلَيْهِ السَّلَام سرمشق و الگویی برای داعیان

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾ عنکبوت/ ۱۴
 «ما نوح را به سوی قومش فرو فرستادیم و او نهد صد و پنجاه سال در بین آنان ماندگار شد. سرانجام درحالی که به خود ستم می‌کردند، طوفان ایشان را دربرگرفت.»

داعیان دین بایستی حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام را در بسیاری از جنبه‌های دعوت به سوی یکتاپرستی به عنوان سرمشق و الگو انتخاب کنند. ثبات و پایداری او در دعوت به سوی خداوند در طول نزدیک به ده قرن ستودنی است. در این مدت با وجودی که بارها از طرف قومش مورد تمسخر واقع می‌شود، ناامید نشده و دست از دعوت برنداشت و در نهایت متانت و حکمت، به شیوه‌ای منطقی به دور از داد و فریاد، تفسیق و تکفیر دیگران، وظیفه‌ی خویش را به انجام رسانید.

﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ اعراف/ ۶۰

«اشراف و رؤسای قوم او گفتند: ما تو را در گمراهی و سرگشتگی آشکاری می‌بینیم.»

﴿كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ قمر/ ۹

«قبل از آنان، قوم نوح به تکذیب (نبوت) برخاسته‌اند، آنان بنده و (فرستاده‌ی) ما را تکذیب کردند و گفتند: او دیوانه است و او را با شتم و ضرب و تهدید به سنگسار کردن بترسانید. (او را از تبلیغش بازدارید).»

﴿قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ بِنُوحٍ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ شعر/ ۱۱۶

«گفتند: ای نوح اگر دست بردار نشوی، قطعاً از زمره‌ی سنگسار شدگان خواهی بود.»

بدین ترتیب هنگام ساختن کشتی او را مسخره می‌کردند؛ (اعراف/ ۳۸) به او لقب دیوانه‌ی رانده شده،

دادند؛ (قمر/۹) به پیروان او لقب افراد پست و فرومایه و او را نیز به دروغگویی متهم کردند؛ (هود/۲۷) چرا که نوح به آنان می گفت :

﴿ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲﴾ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا ﴿۳﴾ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَذِّبْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنْ أَجَلَ اللَّهُ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ نوح/۴-۲

«گفت: ای قوم من! من برای شما میم دهنده ی روشن و روشنگرم. اگر شما از خداوند اطاعت و فرمانبرداری کنید و از بدی و گناهان دوری جوئید، خداوند گناهان گذشته ی شما را می بخشد و شما را مهلت می دهد تا مدت طولانی تری که برای انقراض شما تعیین شده است، در این دنیا در ناز و نعمت به سر خواهید برد.»
تنها گناه نوح این بود که به قومش می گفت :

﴿ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۲﴾ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا ﴿۳﴾ نوح/۳-۲
«گفت: ای قوم من! من برای شما میم دهنده ی روشن و روشنگرم. خدا را بپرستید و او بترسید و از او بترسید و از او فرمانبرداری کنید»
نوح علیه السلام بدون کمترین عصبانیت به دعوت قوم خویش ادامه می دهد و در جواب آنها که او را به گمراهی متهم می نمایند، می فرماید :

﴿ قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۶۱﴾ أَبْلَغِكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَأَنْصَحَ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۶۲﴾ أَوْعَجَبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۶۳﴾ اعراف/۶۱-۶۳

«ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست و دچار سرگشتگی هم نیستم ولی من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم؛ من مأموریت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و شما را پند و اندرز می دهم و از جانب خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید. آیا تعجب می کنید از این که اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما رسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید. امید آن باشد که مشمول رحمت و رأفت گردید؟»

همین سخنان مستدل و نرم نوح که به دور از هرگونه خودخواهی است-از خود رفع غیب گویی و فرشته بودن کرده و گنجینه های رزق را به خدا منتسب می نماید- قوم او را بر سر خشم آورده و می گویند :

﴿ قَالُوا يَا نُوْحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأُنْبَأُ بِمَا نَعُدُّ أَنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۶۴﴾

هود/۳۲

«ای نوح با ما جر و بحث را به درازا کشاندی. اگر راست می گویی آن چه که ما را از آن می ترسانی، به ما برسان.»
این چنین نوح علیه السلام آنها را به لحاظ منطقی عاجز و ناتوان می کند، به گونه ای که توان جر و بحث کردن ندارند؛ چراکه در مقابل منطق نوح، جز تسلیم کاری از دست شان ساخته نیست. بنابراین آنها به جای تسلیم در برابر منطق نوح درخواست عذاب می نمایند. آنان همانند افراد ناتوانی که علیه خویش به جزع و فزع می پردازند، به جای مواجه ی با واقعیت درخواست مرگ می نمایند. بنابراین داعی باید در نظر داشته باشد اولین قدم در راه دعوت، سلاح منطق و به اقتناع فکری رساندن افراد است، تهدید، ارباب و خشونت پیشه ی کسانی است که در محیط آرام و فضای منطقی حرفی برای گفتن ندارند و می خواهند جو را متشنج کنند تا عوام را بفریبند و از اطراف داعی پراکنده سازند. داعی بایستی همانند پزشک برای بیمار خویش مهربان و دلسوز و همچون جراح، رگ زن و مرهم گذار باشد. نباید کوچکترین ناملازمات او را به خشم آورده و الفاظی را به کار گیرد که خود و دعوتش را زیر سؤال ببرد. چه بسا افرادی بخواهند در این مسیر او را بر سر

خشم بیاورند؛ تا او را مایه‌ی خنده و تمسخر خود و دیگران قرار دهند؛ ولی او است که بایستی این مجال را فراهم بیاورد که این‌گونه مورد تمسخر دیگران واقع شود. بایستی بیماری افراد را به درستی بشناسد و بر اساس آن دارو تجویز نماید؛ در برابر همه به یک شیوه رفتار کردن و یک نسخه پيچاندن، نه تنها دردی را دوا نمی‌کند؛ بلکه بر شدت درد و رنج‌ها می‌افزاید. به تدریج پیرامون داعی خلوت شده و خود، دیگران و پیام خویش را به سوی هلاکت سوق می‌دهد. متأسفانه در این مسیر بسیاری از جوانان - هر چند مخلص - ناآگاه به شیوه‌های دعوت، چه بسا به جای جذب، بزرگترین نقش را در دفع نمودن افراد داشته و چهره‌ی منفور و کریه‌ی از دین در اذهان به تصویر می‌کشند. بدون علم به دیگران می‌تازند؛ افراد را متهم به کفر و فسق نموده، بر ترورها و خشونت‌ها مهر تأیید زده و از کشتار زنان و کودکان بی‌گناه احساس رضایت و خرسندی می‌کنند. آنان می‌خواهند ره صد ساله را یک شبه طی کرده و در زمانی کوتاه مجتهد و صاحب فتوی شوند. بنابراین در هر زمینه‌ای اقدام به اجتهاد و صدور فتوا می‌کنند؛ آنان به واسطه‌ی حدیث بر آیات قرآن می‌تازند، شأن نزول آیات را در نظر نمی‌گیرند، آیات مربوط به کافران حربی را بر کافران ذمی و معاهد تطبیق می‌دهند، موقعیت ایمانی افراد را در نظر نمی‌گیرند، مسائل اختلافی را اصل تغییر ناپذیر دین قلمداد کرده و به تأویل متشابهات می‌پردازند، متشابهات را به سوی محکومات بر نمی‌گردانند، فرع را بر اصل ترجیح، واجب و فرض را فدای امور مستحب و مباح نموده، غیر خود را گمراه، جاهل و نادان تصور می‌کنند و حتی به پدر و مادر خویش می‌تازند و حرمت آنها را نگه نداشته و فتوای جهل، کفر و فسق آنها را صادر می‌کنند. آن وقت انتظار دارند به عنوان داعی دین شناخته و مورد تکریم واقع شوند. به درستی اگر چنین افراد نادانی سکوت کرده و به تزکیه‌ی نفس خویش پردازند و به جای صدور فتوا، فتوای علما را بر خویش تطبیق دهند، به جای رهانیدن دیگران از آتش دوزخ، خویشتن را برای کسب رضای الهی پرورش دهند؛ صلاح دین و دنیای جامعه‌ی اسلامی را رعایت کرده و کمتر اسلام را در نظر دیگران منفور نمایند، بهتر از چنین دعوتی است که همه را از دین می‌رهاند و نسبت به آن بدبین می‌کند.

درس دیگری که از داستان نوح می‌توان گرفت، این است که وظیفه‌ی یک داعی ابلاغ دعوت خویش به شیوه‌ی صحیح و درست است. داعی نباید انتظار داشته باشد که هر آن چه می‌گوید، مورد استقبال دیگران قرار گیرد و همه به دعوت او لبیک گفته و همانند او فکر کنند و بیندیشند؛ چرا که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام در مدت ۹۵۰ سال جز عده‌ی قلیلی را نتوانست، همراه خویش سازد.

﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْدِعُهُمْ فِيْءِ إِذَانِهِمْ وَأَصْرَوْا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾ نوح/٧ ﴾

«نوح گفت: پروردگارا من قوم خویش را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فرا خوانده‌ام. اما دعوت و فراخواندنم، تنها بر گریز ایشان افزود. من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند) تو آنان را بیامری، انگشتان خویش را به گوش هایشان فرو کرده‌اند و جامعه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند و پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند.»

﴿ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾ هود/٤٠ ﴾

«بنابراین جز عده‌ی کمی به او ایمان بیاوردند.»

چه بسا داعی دین از روی دلسوزی و به خاطر محبت به افراد، دوست داشته باشد، آنها ایمان بیاورند و به

ندایش لبیک گویند ولی بایستی بدانند، هدایت در دست خداوند و انتخاب مسیر گمراهی و هدایت در اختیار افراد است که خداوند این حق را به ایشان عطا فرموده است و داعی و وظیفه‌ای جز رساندن دعوت ندارد.

﴿ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴾ مائده/۹۹

«پیامبر وظیفه‌ای جز تبلیغ ندارد و خداوند آگاه است که آشکار می‌سازید و باخبر از چیزی است که پنهان می‌نمایید.»
بنابراین پیامبر ﷺ هم نمی‌تواند، افرادی را به زور هدایت نماید؛ چرا که چنین هدایتی بی‌فایده است.

﴿ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾

قصص/۵۶

«ای پیامبر! تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت نمایی بلکه تنها خدا هر کس را که بخواهد، هدایت عطا می‌نماید و بهتر می‌داند چه افرادی بهتر راه یابند.»

علاوه بر این، داعی نباید از قَلت پیروان خود، دل‌تنگ و ناراحت شود و در مسیر دعوتش دچار سرخوردگی و یأس گردد؛ چرا که اینگونه پیامبرانی بوده‌اند که پس از سال‌ها دعوت، جز افرادی کم به دعوت شان لبیک نگفته‌اند.

از بین بردن فاصله و تضاد طبقاتی

یکی از ویژگی‌های بارز و برجسته‌ی یک جامعه‌ی نا سالم تضاد طبقاتی و شکاف زیاد بین فقیر و غنی است، به گونه‌ای که عده‌ای محدود با دسترسی به منابع اطلاع‌رسانی و چنگ انداختن بر ذخایر مادی و ملی، بدون بهره‌وری از استعداد و توانایی خویش، هر ساله جشن‌های میلیاردی برگزار می‌نمایند و جمع کثیری از مردمان مستضعف و درمانده حتی توانایی تأمین نیازهای اولیه و اساسی زندگی روزمره‌ی خویش را ندارند. انحطاط چنین جامعه‌ای وقتی بیشتر می‌شود که اشراف و ثروتمندان از لحاظ کرامت انسانی خویش را برتر پنداشته و سایر افراد جامعه را پست و فرومایه قلمداد نمایند. همچنین ملاک و معیار عزت و کرامت افراد بر مبنای همان معیار زمینی؛ یعنی داشتن ثروت و قدرت و برخورداری از موقعیت‌های اجتماعی باشد. خداوند چنین جامعه‌ای را در زمان نوح عَلَيْهِ السَّلَام بدین شکل به تصویر می‌کشد:

﴿ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرْنَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ

أَرَادْنَا ﴾ هود/۲۷

«(اشراف و ثروتمندان گفتند:) ما تو را جز بشری مانند خود نمی‌بینیم و مشاهده نمی‌کنیم کسی از میان ما از تو پیروی کرده باشد، جز عده‌ای از افراد فرومایه و ساده‌لوح.»

ولی میزان و معیار الهی برای برتری انسان‌ها برخورداری از تقوا است نه مناصب زمینی. چنان چه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَعُكُمْ ﴾ حجرات/۱۳

«گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

﴿ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ زمر/۹

«آیا کسانی که عالم هستند با کسانی که جاهل‌اند، یکسانند؟»

بنابراین نوح در برابر سخنان آنها بی‌توجه بوده و پیشنهاد آنها مبنی بر دوری از فقر را نمی‌پذیرد.

﴿ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلَقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴾ (۲۹) وَيَقَوْمٍ مِّنْ يَنْصُرُنِي مِّنَ

اللَّهِ إِنَّ طَرْدَهُمْ أَفْلَانِدَكَ كَرُونَ ﴿ هود/۲۹۳۰

«ای قوم من! من هرگز حاضر نیستم کسانی را که ایمان آورده‌اند از خود دور نمایم. بی‌گمان آنان (در روز قیامت) به حضور پروردگار خود شرفیاب می‌شوند ولی من شما را قومی جاهل و نادان می‌بینم. ای قوم من! چه کسی می‌تواند مرا از عذاب خدا نجات دهد اگر آنان را از خود برانم. چرا حقیقت را درک نمی‌کنید؟»

﴿ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴾ هود/۳۱

«من به شمانمی گویم که گنجینه‌های (رزق و روزی) خدادار دست من است و به شمانمی گویم که من غیب می‌دانم و من نمی‌گویم که من فرشته‌ام. هرگز به کسانی که در نظر شما خوار و حقیرند (به خاطر خوش‌آیند شما) نخواهم گفت: خداوند هیچ خیر و فضیلتی را به آنان نمی‌بخشد، چون تنها خداوند به اخلاص درونی آنان آگاه است. در این صورت من از زمره ی ستمکاران خواهم بود.»

از آن جایی که تمامی انبیا، مدافع مستضعفان بوده و علیه مستکبران و اشرافیت زمان خویش قرار گرفته‌اند، همواره بیشترین طرفداران و پیروانشان از میان فقرا بوده است. البته هرچند ملاک برتری از نظر خداوند میزان تقوای است ولی خداوند باتوجه به تفاوت استعدادی و میزان تلاش و کوشش افراد، از طریق به رسمیت شناختن مالکیت خصوصی، به هیچوجه برابری کامل آحاد جامعه را به رسمیت نمی‌شناسد و بر تفاوت‌ها صحه می‌گذارد ولی جامعه‌ی اسلامی از از طریق اختصاص مالکیت همه چیز به خداوند، واجب نمودن زکات، تشویق افراد به صدقه و مقرر نمودن قربانی و زکات فطریه و قرار دادن حیات جاودانه پس از مرگ در کنار حیات محدود دنیوی، نهایت تلاش خویش را به کار می‌بندد تا افراد در کمال رضایت، بخشی از دسترنج خود را جهت رضوان الهی در اختیار بندگان خداوند قرار دهند تا هر چه بیشتر این شکاف طبقاتی پر شده و تضادها و تفاوت‌ها به حداقل برسد.

بین افراد جامعه در راستای رسیدن به بهشت بر بذل جان و مال مسابقه گذاشته می‌شود و افراد طوری پرورش می‌یابند تا برای پیروزی در این رقابت الهی و جهت رفع و پُر نمودن شکاف طبقاتی که کاپ قهرمانی آن رضوان الهی و همنشینی با انبیا و صلحاست با مربیگری انبیا (به خصوص حضرت محمد ﷺ) در عرصه‌ای به بزرگی گره‌ی زمین، تمرین سخاوت و جود و بخشش نمایند تا در میدان مسابقه بر حریف نیرومند بخل، حرص، آز و تکبر پیروز شوند. عمر رضی الله عنه برای آماده نمودن و تجهیز سپاه اسلام، نیمی از ثروت خویش را بر می‌دارد تا آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم کند و امیدوار است، برای اولین بار از ابوبکر رضی الله عنه جلو زند ولی وقتی که به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آید، می‌بیند که ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش را تقدیم نموده و تنها رضای الهی را برای خانواده‌اش باقی گذاشته است.

قرآن این چنین در مقام عمل با اشرافیت مبارزه می‌کند. نه همچون افکار سوسیالیستی، بر مالکیت خصوصی می‌تازد و نه مانند نظام سرمایه‌داری، هر وسیله‌ای را برای کسب درآمد جایز می‌شمارد. با حرام نمودن احتکار، غش، خیانت در ترازو و اسراف، انسان‌ها را به گونه‌ای پرورش می‌دهد که در کمال رضایت و داوطلبانه بر سر بخشیدن دسترنج خویش، به مسابقه بپردازند. مسابقه‌ای که داور نهایی آن خداوند است.

پاسخ به شبهات وارده بر داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن آیا نوح تبعید شده بود؟

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ قمر/۹

«پیش از این‌ها قوم نوح بنده‌ی ما را تکذیب کرده بودند. وگفتند: دیوانه است و به دشنامش رانندند.»
حال اگر نوح از منطقه‌اش رانده شده بود، چطور قومش می‌توانند در هنگام رد شدن از کنار نوح که کشتی می‌ساخت او را مسخره کنند؟!!

﴿وَيَصْنَعُ الْفُلَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُونَ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ﴾
هود/۳۸

«نوح دست‌اندرکار ساخت کشتی شد. هر زمان که گروهی از اشراف قوم او از کنار وی می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند. (نوح هم به ایشان پاسخ می‌داد و) می‌گفت: اگر شما ما را مسخره می‌کنید، ما هم همان گونه شما را مسخره می‌کنیم.»
نوح نمی‌تواند هم طرد شده باشد و هم توسط قومش مسخره شود.

در پاسخ به این تناقض موارد زیر بایستی در نظر گرفته شود:

۱— مطرح نمودن چنین شبهه‌ای در مورد قرآن ضعف علمی و عدم آگاهی مطرح کننده‌ی شبهه را نشان می‌دهد و بیانگر این است که ایشان دنبال هر راهی هستند تا بر قرآن - کلام پروردگار - بتازد. آیات را با فهم خویش معنی نموده و آن چه در ذهنش است را بر کلام پروردگار، تحمیل می‌نماید و گرنه اگر کسی در معنی «وازدُجِرَ» تأمل کند و معنای آن را بفهمد، از آن برداشت رانده‌شدن و اخراج فیزیکی نوح عَلَيْهِ السَّلَام را نخواهد نمود.

در «مفردات راغب» در مورد این کلمه چنین آمده است:

الزَّجْرُ: راندن با بانک زدن گفته می‌شود: زَجْرَتُهُ فَاتَزَجَرَ: او را راندم، پس طرد شد.
خداوند می‌فرماید:

﴿فَأْتَمَّتْ هِيَ زَجْرًا وَوَجْدَةً﴾ نازعات/۱۳

«پس گاهی فقط در مورد راندن استعمال می‌شود و گاهی در مورد راندن همراه با صوت می‌باشد.» آیه‌ی

شریفه‌ی :

﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ﴾ قمر/۴

یعنی؛ بازداشتن از ارتکاب گناهان.

و فرمود:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ﴾ قمر/۹

یعنی این که پیامبر طرد شده است و استعمال «زجر» در مورد او به خاطر این است که آن قوم، حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان مطرود صدا زده و بر سرش فریاد می‌کشیدند. مثل این که گفته شود «أَعزَّب» دورشو،

«تَنَحَّ» از ما کناره گیری کن و به ما نزدیک مشو.^۲

۲ — تفسیر نور آن را به معنای دیوانه‌ای که از میان خردمندان رانده شده، معنی نموده، نه این که او را از شهر و دیار خویش بیرون رانده باشند.

در «صفوة التفاسیر»، آیه‌ی ۹ سوره‌ی قمر این گونه تفسیر شده است:

«بنده‌ی ما نوح را تکذیب کردند و گفتند: دیوانه است. او را طرد کرده و آزرده و ادعای پیامبری او را نپذیرفتند و به او ناسزا گفتند و او را تهدید کردند.»

تفسیر «انوار القرآن» ذیل آیه‌ی ۹ سوره‌ی قمر چنین بیان داشته است:

«امت نوح به او نسبت دیوانگی دادند و با او به درستی برخورد شد؛ یعنی نوح با انواع زجر، شکنجه، دشنام و خشونت، از میدان تبلیغ رسالت و تبیین نبوت رانده شد و از سوی آنان تحت فشار قرار گرفت.»
سید قطب رحمته الله در «فی ظلال القرآن» می‌نویسد:

«همان گونه که قریشیان، ستمگرانه درباره محمد صلی الله علیه و آله چنین گفتند و او را به سنگسار کردن تهدید نمودند و با تمسخر، اذیت و آزارش کردند و از او درخواست نمودند که دست از ایشان بردارد، او را با پرخاش و درشتخویی رانده و به جای این که خودشان از زشتی‌ها و پلیدی‌ها دست بکشند و به خود بیایند، نوح را از میان خود رانده و او را طرد کردند.»

بنابراین تمامی تفاسیر بر این اتفاق نظر دارند که آنان نوح را از میان خویش و از جمع‌های خویش رانده نه این که او را به کلی از شهر بیرون کرده باشند، بلکه او را در زمره‌ی خردمندان به حساب نیاورده و در جمع‌های خویش راه نمی‌دادند.

۳— اگر بر طبق دیدگاه مطرح‌کننده‌ی شبهه، راندن را به معنای بیرون کردن نوح از سرزمینش بدانیم در یک پرو سه‌ی طولانی مدّت دعوت نوح (نه صد و پنجاه سال) آیا این امکان وجود ندارد که آنها اولاً نوح را از میان خویش رانده باشند و نوح پس از مدتی به میان قوم خویش برگشته و پس از مدتی دعوت، اقدام به ساختن کشتی نموده باشد. بنابراین در این صورت هم نمی‌توان تناقضی بر قرآن وارد دانست؛ زیرا برای انبیای الهی در طول دعوت شان ممکن است بر اساس شرایط و مقتضیات زمانی اتفاقات مختلفی روی داده باشد که متأسفانه از نگاه و دید مطرح‌کننده‌ی شبهه دور مانده است.

پسر نوح چه شد؟

با توجه به سوره‌ی ۲۱ آیه‌ی ۷۶، نوح و خانواده‌اش از طوفان نجات یافتند و در سوره‌ی ۳۷ آیه‌ی ۷۷ اعلام می‌کند که تخم و ترکه‌ی نوح نجات یافتند و سوره‌ی ۱۱ آیه‌ی ۴۲-۴۳ می‌گوید که پسر نوح نابود شد.

﴿وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾

انبیاء/۷۶

«(خوب است در این جا یاد کنی) نوح را هنگامی که پیشتر (ما را) به فریاد خواند. او گفت: پروردگارا! مرا دریاب، ما هم دعای وی را

^۲— مفردات راغب، ص ۳۳۵.

پذیرفتیم و او (و پیروان) و خاندانش را از (اندوه فراوان) و غم بزرگ رهانیدیم.»

﴿وَيَجْنِيهِ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ﴾ صافات/ ٧٦-٧٧

«ما او، خانواده و پیروان او را از اندوه بزرگ نجات دادیم * و نژاد او را بازماندگان (روی زمین) کردیم.»

﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ، وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنَىٰ أَرْكَبَ مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ

﴿٤٤﴾ قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ

فَكَانَ مِنَ الْمَغْرِقِينَ﴾ هود/ ٤٣-٤٢

«کشتی با سرزنشیدانش (سفیهای) امواج کوه پیکر را می شکافت و به پیش می رفت و نوح پسرش را که در کناری قرار گرفته بود، فریاد زد که فرزند دلبندم با ما سوار شو و با کافران مباش * (پسر لجوج نوح) گفت: به کوه بزرگی می روم و ماوی می گزینم که مرا از سیلاب محفوظ می دارد. نوح گفت: امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا (مبنی بر غرق و هلاک شدن کافران) پناه نخواهد داد، مگر کسی را که مشمول رحمت خدا گردد و بس. موج میان پدر و پسر جدایی انداخت و پسر در میان غرق شدگان جای گرفت.»

اگر مطرح کننده‌ی شبهه، ادامه آیات سوره هود را می خواند و در آنها تأمل می نمود، به پاسخ خویش

می رسید؛ زیرا همان سؤال برای حضرت نوح علیه السلام هم پیش آمده و از خداوند می پرسد که:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ، فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنِّي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكِيمِينَ﴾

هود/ ٤٥

«نوح پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است، وعده‌ی تو راست است و تو داورترین داوران و دادگرتین دادگرانی.»

بر طبق این آیات حضرت نوح علیه السلام هم پسرش را جز اهل خویش به حساب می آورد و این انتظار را

داشت که از زمره‌ی نجات یافتگان باشد؛ ولی خداوند، نوح را مورد عتاب قرار داده و پسرش را از اهلیتیش خارج می نماید :

﴿قَالَ يَنْحُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾

هود/ ٤٦

«فرمود: ای نوح! پسر تو از خاندان تو نیست؛ زیرا او (به سبب رفتار زشت و کردار پستی که در پیش گرفته با تو فرسنگ‌ها فاصله دارد و ذلت او عین) عمل ناشایست است. بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من نخواه. من تو را نصیحت می کنم که از نادانان نباشی.»

آری قرآن آمده تا مردم را از جهالت و نادانی برهاند. این آیات کلیه‌ی افرادی را مورد عتاب قرار می دهد که از این راه بر قرآن می تازند. متهم نمودن آیات قرآنی به تناقض، آن هم برای کسانی که کلیه‌ی آیات قرآنی در پیش رویشان است - که خداوند در این آیات پسر نوح را از زمره‌ی اهل ایشان خارج می نماید - نشانه‌ی جهالت بوده که اصرار و پافشاری بر این جهالت پس از روشن شدن حقیقت، کفر آشکاری است که آدمی را مستحق عذاب اخروی می نماید. بنابراین افراد پس از پی بردن به اشتباه خویش بایستی همچون نوح ندای انابت سرداده و خویشتن را در پناه پروردگار قرار دهند.

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ﴾ هود/ ٤٧

«نوح گفت: پروردگارا! از این که چیزی را (از این به بعد) از تو بخواهم که به آن آگاه نباشم، خویشتن را در پناه تو می دارم (و عاجزانه از آستانت می خواهم که مرا از چنین لغزش‌هایی به دور داری) اگر بر من بخشایی و به من رحم نمایی، از زیانکاران خواهم بود.»

خداوند در آیات دیگری هم زن حضرت لوط علیه السلام را از زمره‌ی اهل او خارج نموده و او را از جمله‌ی

اهل ایشان به حساب نمی‌آورد.

﴿ فَأَجْبَنَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ، كَانَتْ مِنَ الْغَيْرِينَ ﴾ اعراف/۸۳

«پس ما لوط و مؤمنان به او و خانواده‌ی او را نجات دادیم مگر همسرش را که او از زمره‌ی نابود شوندگان گردید.»

در مفردات راغب «اهل» این چنین معنی شده است:

«کسی که بین او و گروهی دیگر بواسطه‌ی ارتباط نسبی یا دین و چیزی همانند آن از قبیل: صناعت، خانه

یا شهر جمع شده است. در اصل عبارت است از کسی که با دیگران در خانه‌ی واحدی جمع شده است.

سپس از باب مجاز در معانی دیگر بکار رفته است.»^۳

^۳ - مفردات راغب، ص ۵۵.